

آینده سیاسی ایران چه خواهد بود؟

معمای زندانیان ایرانی ولایت فقیه

از مجموعه یادداشت های نیویورکی مجید محمدی

majidmohammadi@hotmail.com

چالش اصلی در ساختار سیاسی ایران میان شمول سیاسی (inclusion) و انحصار (exclusion) خواهد بود.

مهم ترین مفاهیم تحلیلی که سناریوهای آینده را از یکدیگر متمایز می کنند در جامعه ایران در سال 1382 عبارتند از انتخاب/انتصاب، انحصار/شمول، اقتدار گرایی/مردم سالاری، جامعه باز/جامعه بسته، جامعه سیاسی تقسیم شده/جامعه سیاسی یکپارچه، دولت قوی/دولت ضعیف و دولت عقل/دولت توهم.

حکومت مافیایی خامنه ای و باند خشونت طلب و سرکوب گرش که می زند و دیگران را به خود زنی متهم می کنند (در همهء حملات انصار حزب الله)، می کشند و استکبار جهانی و صهیونیسم را مسبب آن معرفی می کنند (در قتلهای زنجیره ای)، افراد را به زندانی انفرادی می اندازند و زندان را هتل می نمایند (مورد آقای گنجی)، حمله می کنند و بر حمله شوندگان اشک می ریزند (مثل اشک ریزی آقای خامنه ای پس از حمله به کوی دانشگاه)، شکنجه می کنند و جرات آن را ندارند که نام زندانشان را ببرند (زندانهای 59 و 66)، صدای دیگران را خاموش می کنند و آنها را به براندازی متهم می نمایند (در مورد ملی مذهبی ها)، سبک زندگی خود را تحمیل می کنند و نام آن را دینداری و اخلاق می گذارند و همه مصوبات مجلس را رد می کنند و نام آن را دفاع از کیان نظام می گذارند کار را بجایی رسانده که اکنون پرسش عموم ایرانیان منتقد و اصلاح طلب در داخل و خارج از کشور آن است که تا کی این مافیا می تواند به حیات خود ادامه دهد و آیند سیاسی ایران پس از سقوط مافیا چگونه خواهد بود.

مسئله مهم شهروندان ایرانی در در داخل و خارج از کشور اکنون این پرسش است که با توجه به بن بست اصلاح طلبی از مجرای اجرای قوانین و در چارچوب نهادهای سیاسی موجود و در کنار تهدید های نظامی آمریکا آینده سیاسی ایران و حاکمیت دوگانه موجود چه خواهد شد. فارغ از اینکه کار اهل تحقیق پیش بینی و پیش گویی آینده نیز هست یا خیر، می توان سناریوهایی مختلفی را در ذهن مرور کرد. مهم ترین مفاهیم تحلیلی که این سناریوها را از یکدیگر متمایز می کنند در مورد جامعه ایران در سال 1382 عبارتند از انتخاب/انتصاب، انحصار/شمول، اقتدار گرایی/مردم سالاری، جامعه باز/جامعه بسته، جامعه سیاسی تقسیم شده/جامعه سیاسی یکپارچه، دولت قوی/دولت ضعیف و دولت عقل/دولت توهم. مهم ترین عوامل و بازیگران سیاسی نیروهای جمهوری خواه، سلطنت طلب و تمامیت طلب خارج از کشور و نیروهای اقتدار گرا، تمامیت طلب، عمل گرا و دموکرات اعم از مذهبی و غیر مذهبی در داخل از کشور هستند.

پس از تجربه جنبش مدنی دوم خرداد و حضور دسته ای از اصلاح طلبان در دولت و مجلس اکنون می توان روشنی جای گستره عمومی، جامعه سیاسی و افکار عمومی ایران را در میان این دو گانه ها و نقش عوامل و بازیگران سیاسی در مشخص کردن جای این دوگانه ها روشن کرد. نهاد های انتصابی قدرتمند و نهاد های انتخابی ضعیف، انحصار قدرت سیاسی در دست طبقه روحانی حاکم که اقلیتی از روحانیون اقتدار گرا هستند اما اکثریت روحانیون را به همراه خود دارند، حاکمیت بر نهادهاء

اقتدار گرایی در عموم حوزه های عمل سیاسی و اجتماعی، جامعه رسما بسته، جامعه سیاسی تقسیم شده، دولت قوی (به معنای عدم امکان سرنگونی آن توسط مخالفان) و دولت توهم در بخش اقتدار گرای حکومت. سناریوهای محتمل در پنج شکل مختلف قابل پیش بینی هستند:

اول. رفتن سمت و سوی جامعه به سوی جامعه سیاسی تک قطبی یا یکپارچه (یا به بیان اقتدار گرایان، اجماعی) با حذف کامل اصلاح طلبان از قدرت از طریق اعمال نظارت استصوابی تنگ تر یا اعلام شرایط فوق العاده و حکومت نظامی یا تکمیل شدن حلقهء بازداشت ها و زندانی کردن ها، کم رنگ تر شدن نقش نهاد های انتخابی (با استعفای بخشی از اصلاح طلبان یا رای نیاوردن آنها در انتخاباتهای بعدی)، پر رنگ تر شدن فرهنگ اقتدار گرایی در حوزه رسانه ها، بسته تر شدن جامعه به طور رسمی (مثل اجرای تام و تمام محدودیت بر اینترنت و شبکه های تلویزیونی ماهواره ای)، کاهش شمول سیاسی و افزایش سطح توهم در میان اقتدار گرایان که در نهایت می تواند به یک دولت ضعیف و شرایط انقلابی یا حمله نظامی آمریکا بیانجامد. اقتدار گرایان می خواهند در این شرایط با یک سرکوب گسترده به قول خودشان کار را یک سره کنند تا در اتوبان یک طرفه سیاست براحتی ماشین سرکوب خود را برانند. بدین ترتیب معضل حاکمیت دوگانه به نفع اقتدار گرایان و تمامیت طلبان حل خواهد شد.

دوم. رفتن سمت و سوی جامعه به سوی جامعه سیاسی چند قطبی و تقسیم شده میان سه گروه مشخص اقتدار گرایان، اصلاح طلبان داخل حکومت و اصلاح طلبان خارج از حاکمیت با گرایش های جمهوری خواهی و دموکراسی اما نه در حاشیهء اصلاح طلبان داخل حکومت، در عین تداوم انحصار و قدرت بی قید و شرط نهادهای انتصابی، حکومت بلا منازع ایدئولوژی اقتدار گرایی در رسانه ها، باز تر شدن فضای اجتماعی غیر رسمی، کاهش شمول سیاسی، کاهش قدرت دولت و افزایش سطح توهم آن که شکل دیگری به جنبش اصلاحات خواهد داد و احتمالاً آن را رادیکالیزه تر کرده و شاید به سمت تشکل بیشتر و ساختار سازمان دهی شده تر براند. این وضعیت در واقع پیش برد تدریجی وضعیت فعلی است.

سوم. سمت و سو یافتن جامعه سیاسی به فضای دو قطبی (در واقع فضای دو قطبی حاکمیت در برابر مخالفان و منتقدان) و خروج داوطلبانهء اصلاح طلبان از حاکمیت که بحث آن به جد مطرح است. تداوم قدرت بی قید و شرط نهاد های انتصابی، تداوم انحصار سیاسی و حکومت بلا منازع اقتدار گرایی، کاهش شمول سیاسی ولی باز تر شدن فضای اجتماعی که در شرایط عدم دسترسی اصلاح طلبان به قدرت و بر سر عقل نیامدن حکومت، جامعه را به سوی یک مقاومت منفی در برابر حاکمیت سیاسی خواهد راند البته با کاهش شدید مشارکت سیاسی در قالب فرایندهای جاری نظام ج.ا.ا. این شرایط در نهایت می تواند با کاهش قدرت حاکمیت همراه با افزایش تهدید های خارجی و خروج کنترل اوضاع از دست اقتدار گرایان در یک حرکت اجتماعی پیش بینی ناپذیر به یک جا بجایی قدرت نسبتاً آرام و کم هزینه و کم خشونت به نظام دموکراتیک غیر دینی منجر شود. در صورت عدم افزایش تهدید های خارجی، این شرایط می تواند به سلسله ای از شورش ها و اغتشاش ها یا جنگ داخلی بیانجامد.

چهارم. رفتن جامعه به سوی جامعه سیاسی چند قطبی، کاهش انحصار، کاهش نقش نهاد های انتصابی، کم تر شدن بر نهاده اقتدار گرایی، باز تر شدن فضای رسمی سیاسی، افزایش شمول سیاسی و افزایش قدرت نهاد های انتخابی در چارچوب نظام سیاسی جمهوری اسلامی که نقش ولایت فقیه و نهاد های تحت نظر وی را به نظارت کاهش خواهد داد. این سناریو تنها در صورتی قابل تحقق است که اقتدار گرایان با احتمال بسیار زیاد حملهء نظامی یعنی در حد اولتیماتوم نظامی امریکا یا شورش سراسری و انتخاب میان بقا و فنا مواجه شوند.

پنجم. رفتن جامعه به سمت هر چه نهادینه تر شدن اقتدار گرایی و اصلاح طلبی و عدم حذف یکی توسط دیگری البته با غلبه انحصار و اقتدار گرایی و تداوم جامعه دوقطبی و رسماً بسته. این سناریو تداوم وضع موجود را به همین صورت فعلی یعنی تقریباً با همین روندی که تا الان پیش رفته اما با نهادینه تر شدن اصلاح طلبی پیش بینی می کند و تغییر بنیادی را در شرایط امروز ایران بدون دخالت عامل خارجی غیر ممکن می داند. استدلال قائلان به این سناریو آن است که گروههای سیاسی

داخل کشور همهء توان خود را به عرصه سیاسی آورده اند و نهاد وارد عمل نشده ای مثل روحانیت در دوران قبل از انقلاب وجود ندارد که بتواند یکباره به میدان آمده و همه معادلات قدرت را تغییر دهد. همچنین دیگر قدرت و اقتدارانباشه ای در حوزه سستی وجود ندارد که با فعال شدن، چهره ی تازه ای به قدرت سیاسی بدهد. بدین ترتیب بر اساس این سناریو تا دهها سال نظام جمهوری اسلامی با همین شرایط حاکمیت دوگانه و جامعه سیاسی تقسیم شده به حیات خود ادامه خواهد داد تا آنجا که فرایند های عقلانی شدن، تمایز یابی و عرفی شدن به حدی از شمول و عمق برسند که ولایت فقیه عملاً غیر ممکن باشد و قائلان به آن خود به خود مثل اروپای شرقی در سال 1989 به یکی از بازیگران و نه تنها بازیگر عرصه قدرت در نظام دموکراتیک مبدل شوند. کسانی که چنین تصویری از شرایط موجود دارند و در کنار آن برای تغییر عجله نیز دارند همانند تمامیت طلبان و سلطنت طلبان خارج از کشور چاره ای به جز توسل به جنگ طلبان امریکایی ندارند. تحولات دو هفته اول ماه می سال 2003 و تشدید ادبیات معطوف به حمله نظامی به ایران تقریباً حاکی از این روند است. سلطنت طلبان و مجاهدین خلق این سناریو را در ذهن داشته و جراحی از بیرون را دنبال می کنند.

چنانکه ملاحظه می شود از لحاظ ساختاری چالش اصلی در ساختار سیاسی ایران میان شمول سیاسی (inclusion) و انحصار (exclusion) خواهد بود؛ هر چه شمول سیاسی (با فرض آنکه عوامل دیگر تقریباً ثابت باقی خواهند ماند) بیشتر شود امکان شورش و انقلاب و حمله خارجی بیشتر کاهش خواهد یافت و هر چه انحصار افزایش یابد، احتمال شورش و انقلاب یا حمله خارجی بیشتر خواهد شد. همچنین از لحاظ ایدئولوژی تعارض اصلی همچنان میان دوسر طیف اقتدار گرایی تا مردم سالاری خواهد بود، اما اینکه در کجای طیف قرار داشته باشیم چندان روشن نیست. در صورت غلبه تام و تمام گفتمان مردم سالاری، گفتمان اقتدار گرایی در صورت تازه ای باز تولید شده و به صورتهای دیگری مثل ولایت فقیه انتخابی (اگر فشار اجتماعی کم باشد، اما اگر فشار بیشتر باشد به صورت) دموکراسی متعهد، حکومت دموکراتیک دینی و مانند آنها ظهور خواهد کرد.

بدین ترتیب با نگاه پنج سناریوی موجود و تحولات درونزا ایدئولوژی اقتدارگرایی حاکم در ایران حتی در صورت تغییر بنیادی حاکمیت، کاملاً از صحنهء سیاسی حذف نخواهد شد (در چهار شق) و سهمی از قدرت سیاسی را در عرصه هایی که واقعا حضور غیر فخر آمیز دارد حفظ خواهد کرد، اما قدرت سرکوب و یکه تازی آن (در چهار شق دیگر) کاهش خواهد یافت. سه تجربه سیاسی حاکی از تداوم شرایط موجود و حداکثر دست کاری در معادلات قدرت (به این معنی که هر یک از گروه های اجتماعی به اندازه وزن اجتماعی خود سهمی در قدرت داشته باشند) هستند. اما این سه تجربه عبارتند از:

یکم. تجربه روزهای پس از حمله به کوی دانشگاه تهران که قدرت بسیج براندازان را حداکثر در حدود 25 هزار نفر و اقتدار گرایان را حداکثر در حدود 10 هزار نفر نشان داد؛

دوم. تجربه شورش های شهری قزوین، اراک، مشهد، شیراز، اسلام شهر و غیره در نیمه اول دهه 70 که هیچ نتیجه مشخص سیاسی به بار نیاورد؛

و سوم. تجربه شورهای پس از شکست در مسابقات مقدماتی فوتبال جام جهانی 2002 که هیچ انعکاسی در جامعه سیاسی نیافت.

هر سه تجربه که یکی در عکس العمل به سبعانه ترین رفتار رژیم سیاسی، دیگری در شرایط حداکثر نارضایی سیاسی و اجتماعی و بدون سازماندهی و سومی در شرایط مناسب برای بسیج اجتماعی مبتنی بر نارضایی در جامعهء سازمان نیافته رخ داد نشان داد که اولاً حکومت با این باد ها به لرزه در نخواهد آمد و ثانیاً جامعه ایران به دنبال دولت ضعیف و هرج و مرج سیاسی نیست و اصلاح طلبان دموکراسی و آزادی را با دولت مقتدر و قوی می خواهند. بدین ترتیب امکان دولت ضعیف و هرج و مرج در جامعهء ایران البته بدون دخالت خارجی پایین است ولی امکان بر هم خوردن موازنهء قدرت در درون جامعه سیاسی بالاست چون از پنج سناریوی موجود چهار سناریو امکان تغییر در درون جامعه سیاسی را پیش بینی می کنند (جامعه سیاسی همه فعالان سیاسی چه در داخل حکومت و چه در خارج حکومت را پوشش می دهد).

بحثی که تا اینجا صورت گرفت متمرکز بر ساختار سیاسی و ظرفیت های آن بود. اما از منظر دیگری نیز می توان به بحث در مورد آینده سیاسی جامعه ایران پرداخت. این منظر رفتار بازیگران را مورد توجه قرار می دهد. در این چار چوب برای بحث در مورد آینده سیاسی ایران می توان از معمای زندانیان که در نظریه بازیها مطرح شده یاری گرفت. این معما در مورد دو نفر است که به جرم سرقت دستگیر شده اند و پلیس با آنها وارد معامله می شود تا از آنها اقرار بگیرد (البته نه به روش مافیای خامنه ای که ماهها زندانی را در زندان انفرادی نگه می دارند یا به زندانی که کسی از آن خبر ندارد می فرستند (زندان های 59 یا 66) یا آن قدر به او فشار می آورند که مصاحبه تلویزیونی کند). پلیس به هر یک از دو زندانی می گوید که اگر اقرار کند مجازات بسیار اندکی را متحمل خواهد شد و مجازات عمده بر دوش دیگری خواهد افتاد و این دو نفر هم از یکدیگر خبر ندارد.

در اینجا چهار وضعیت قابل تصور است: هر دو اقرار کنند، و لذا هر دو مجازات عمده را متحمل شوند؛ دوم هر دو اقرار نکنند و پلیس بدون شاهد مجبور است آنها را آزاد کند و سوم و چهارم یکی اقرار کند و دیگری اقرار نکند که به نفع یکی و پلیس و به ضرر دیگری است. در شرایط امروز ایران مخالفان مافیای خامنه ای با دو گزینه انقلاب و اصلاح و حکومت مافیایی با دو گزینه انحصار و همکاری و جامعه ایران با سه گزینه دموکراسی تمام عیار، مافیا سالاری تمام عیار و حکومت تحت الحمایه پنتاگون مواجه اند. در نتیجه در حوزه جامعه سیاسی با چهار گزینه برای آینده مواجه هستیم:

گزینه اول آنکه عموم مخالفان به گزینه اصلاح و نفی آلترناتیو سازی از طریق نظامی تمسک کنند که اکنون چنین است و حکومت مافیایی با تغییر سیاست راه شمول سیاسی و همکاری را برگزیند - که البته احتمالش خیلی پایین است - و در نتیجه جامعه ایران به یک دموکراسی با ثبات برسد.

گزینه دوم آنکه مخالفان راه اصلاح و حکومت راه انحصار را در پیش گیرد (تقریباً وضعیت کنونی) که به قتل و زندانی شدن و شکنجه و سرکوب مخالفان انجامیده است.

گزینه سوم آنکه مخالفان راه انقلاب را در پیش گیرند و حکومت تحت فشار، اندکی فضا را باز کند که در نتیجه همانند سالهای آخر پهلوی به انقلاب می انجامد.

گزینه چهارم آنکه مخالفان راه انقلاب و حکومت راه انحصار را در پیش گیرد که به جنگ داخلی حکومت و مخالفان می انجامد و سالها خون ریزی و قتل عام و خرابی و محنت به دنبال خواهد داشت.

مخالفان در ایران امروز با پشت سر داشتن تجربه انقلاب و جنگ و همچنین تجربه افغانستان و عراق، هم از جنگ و هم از تمسک به حمله نظامی خارجی برای تغییر نظام سیاسی پرهیز داشته اند. این امر در دوره خامنه ای موجب تشدید فشار اقتدار گرایان حتی بدون زمینه اجتماعی شده است.

گزینه اول بهترین گزینه برای هر دو طرف بازی برای معمای زندانیان ایرانی ولایت فقیه است: هر دو نفع می برند و زمینه استفاده قدرتهای دیگر را از شرایط عدم اعتماد آنان از میان می برد. گزینه دوم به نفع حکومت مافیایی و به ضرر مخالفان اصلاح طلب و همه ملت ایران است و حتی مافیا را یا به جایی نمی رساند یا با دشواری جدی مواجه می سازد و در نهایت ممکن است به حمله نظامی خارجی منجر شود. گزینه سوم شاید به نفع مخالفان باشد اما با انقلابی کردن شرایط، حدی از بی ثباتی سیاسی به بار می آید که برای همه ارکان جامعه از جمله توسعه آن زیان بار است. گزینه چهارم بدترین گزینه است و فقط به کار تشفی روانی کسانی می خورد که با سنگ سار قطع دست و پا، اعدام و کتک زدن دیگران خو کرده اند و اصولاً به ضرر خود آنهاست. اعضای مافیای خامنه ای در رده های اول و دوم با فشار وارد کردن بر منتقدان از یک سو و لیبرال و ترسو خواندن آنها از سوی دیگر مدام در پی تحقق گزینه چهارم هستند با این نیت که خود بمانند ولی نمی دانند این امر به

ضرر هر دو طرف آنهاست و در قالب معمای زندانیان، مدت زندانی بودن هر دو را افزایش می دهد. اما در مقابل، مخالفان مافیای خامنه ای به سه نکته زیر واقفند:

اول. تاریخ سیر جبری ندارد و بازیگران سیاسی می توانند با تصمیم گیری بر سیاست گذاری، جلوی رویداد های خانه خراب کن را بگیرند.

دوم. هیچ طرف بازی براحتی قابل حذف نیست (البته در صورت عدم حمله نظامی خارجی) و تنها راه همزیستی مسالمت آمیز با پذیرش قواعد بازی زندگی جمعی در دنیای امروز یعنی دموکراسی و رعایت حقوق انسانهاست.

و سوم. گرچه رفتار مافیا نه به صلاح خود آنها و نه به صلاح جامعه است و زمینه های اصل اعتماد متقابل را که شرط ضروری زندگی جمعی است از میان می برد ولی ممکن است گزینه های دیگر هزینه های بیشتری را در بر داشته باشند. بدین ترتیب، اصلاح طلبان در داخل و خارج از کشور در عین پیش برد اهداف خود با روش های غیر خشونت آمیز و پذیرش تداوم حیات و منافع طرف دیگر - البته با حفظ قواعد بازی - تلاش می کنند مافیا را به گزینه اول هدایت کنند اما این تلاش گرچه با اندیشه ای شمول گرایانه صورت می گیرد اما درنهایت بی نتیجه بوده است چون مافیاییان در دور باطل نفرت و تشیی گیر افتاده اند و دست و پا می زنند و مدام در حال خیانت به "دیگر"ی اند تا تنبیه دیگری را افزایش و تنبیه خود را کاهش دهند.

دموکراسی تمام عیار به زعم اصلاح طلبان در دنیای امروز و دیکتاتوری تمام عیار به زعم مافیای سالاران یعنی گزینه های اول و چهارم در معمای زندانیان ایرانی ولایت فقیه، شرایط نسبتا با ثباتی را به ارمغان می آورد. گزینه های دوم و سوم جامعه را هر لحظه در معرض بی ثباتی قرار می دهند. بن بست سیاسی یا انسداد سیاسی جامعه ایران ناشی از بی ثباتی و تعلیق در برابر گزینه های دوم و سوم و عدم امکان گزینه اول (با قدرتی که مافیای خامنه ای دارد) و عدم امکان دیکتاتوری تمام عیار (با توجه به مخالفت عمومی با آن) است. همین شرایط است که اولاً پیش بین آینده را دشوار می کند، ثانياً سیاست گذاران را با حیرت و سرگشتگی مواجه می سازد، ثالثاً اصلاح طلبان را دچار یاس و سرخوردگی می کند و رابعاً اقتدار گرایان را در وضعیت بی ثباتی مطلق رها کرده و آنها را مجبور می کند اولاً به تشدید فشارهای خود در داخل و ثانياً وادادگی در برابر فشار های خارجی بپردازند (دیدار آقای محسن رضایی با آمریکاییها در آتن که برای اصلاح طلبان حرام است نمونه ای از این نگاه به خارج است).

شرایط سیاسی جامعه ایران همانند سالهای پایان جنگ ایران و عراق هست که هر دو طرف خسته و مایوس از پیروزی مطلق هستند و یکی افکار عمومی را دارد (طرف مورد تجاوز واقع شده) و دیگری (متجاوز) قدرت و زور. هر دو باید منتظر بمانند تا اتفاقی بیافتد تا شرایط را تغییر دهد. دو طرف می دانند که حذف طرف دیگر ممکن نیست ولی در عین حال هر دو طرف می دانند که سهم قوه قهریه همه قدرت نیست و بایستی براساس مذاکره و چانه زنی توافق لازم فراهم شود. نهاد های انتصابی در جامعه ایران با توجه به فرهنگ استبدادی 2500 ساله، جمعیت 15 درصدی بی سواد و 50 درصدی کم سواد، روزنامه خوانی 10 الی 15 درصد از جمعیت با سواد، تیراژ 2000 جلدی کتاب (که بخش عمده اش هم توسط دولت خرید می شود)، جمعیت 50 درصدی زیر خط فقر نسبی و 15 درصدی در فقر مطلق و عدم دسترسی اکثریت جامعه به ارتباطات مدرن قابل حذف نیستند اما سهم آنها همه قدرت نیست. بدین لحاظ اگر اصلاح طلب و دمکرات باشیم باید منتظر حضور بازیگرانی یا حوادثی غیر از آنچه تا الان حضور داشته یا رخ داده اند شد تا شاید موازنه فعلی قوا بر هم خورده و موازنه دیگری فراهم شود و اگر تمامیت طلب باشیم یا همانند بقایای شجره خبیثه سلطنت در خارج به مجامع نو محافظه کاران واشنگتن دی سی باید پیوست تا حمله نظامی را تسهیل کرد، کاری است که یک عده دارند می کنند، یا همانند بقایای شجره خبیثه سلطنت در داخل - مافیای سیاسی - هر روز باید به فکر کودتا یا سرکوب بود.